

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

داشتیم روایاتی که در آن ها مساله ی شرط به کار رفته بود را بررسی می کردیم. عرض کردیم که دو روایت باقی ماند که همان روایات وارده در ابواب مهور بود. یکی از آن ها روایت منصور بود و وجه استدلال آقایان به آن عرض شد. در این روایت دو نکته وجود داشت. هم مساله ی تطبیق شرط بر عهد و نذر بود و هم آن کبرای "المؤمنون عند شروطهم" مطرح شد که این یکی دیگر مساله را خیلی جلو می برد. همین جا فرمود:

إلا أن يجعل الله عليه أن لا يطلقها و أن لا يتزوج عليها...

امام هم برای این "لله عليه" تعبیر شرط فرمودند:

فليف للمرأة بشرطها...

باید برای این زن، به شرطش وفا کند. حالا این "لله عليه" نذر است یا عهد است یا هر چه هست مهم این است که شرط بر آن تطبیق شده است. از آن طرف هم فرمود:

فإن رسول الله صلى الله عليه و آله قال المؤمنون عند شروطهم...

یعنی کبرای حدیث شرط را هم بر آن تطبیق دادند. مشکل ما این است. در حالی که امام کاظم علیه السلام می توانستند از عمومات وجوب وفاء به نذر و عهد استفاده کنند. یعنی قشنگ جایی که مساله ی عهد یا نذر است، هم شرط تطبیق داده شده است و هم کبرای "المومنون عند شروطهم" آمده است. خب حالا از تطبیق شرط که بگذریم، می توانستند وجوب وفاء به نذر را بیان بفرمایند. اما این کار را نکردند بلکه این کبری را تطبیق داده اند.

احتمال اول در توجیه روایت منصور:

این جا پاسخی که آقایان می دهند که تقریباً امام هم تبعیت کرده اند و تقریباً شبیه این پاسخ در عبارات بقیه ی اعلام هم هست، این است که یا شرط در ضمن عقد ازدواج وجود دارد. چون الان ظاهر روایت این است که وقتی خواسته رجوع کند و دوباره این زن را تزویج کند، آن زن شرط کرده است. پس یا شرط در عین عقد مجدد نکاح، مذکور است و امام علیه السلام اگر فرموده است که "فلیف للمرأة بشرطها" از این باب است که این شرط ضمن عقد نکاح است. مثل همین شرائطی که الان در عقود هست.

احتمال دوم:

یا از این باب است که ممکن است این شرط در مذاکره ای قبل از عقد صورت گرفته باشد و بعد این عقد مبنیاً علی الشرط شکل گرفته باشد. آن موقع از باب الحاق حکمی به شرط است. یعنی شرط به

عنوان ضمن نیست اما مذاکره ای است که قبل از عقد بین این ها شکل گرفته و این عقد در فضای آن مذاکره صورت می گیرد. این هم عیبی ندارد. اگر این طوری هم باشد در واقع این نکاح مبنیا علی الشرط شکل گرفته است. اگر این نکاح مبنیا علی الشرط باشد یا شرط صریحا در ضمن نکاح ذکر شده باشد خب دیگر مشکل برطرف می شود.

پاسخ نهایی به تمسک به روایت منصور:

نکته ی دوم آقایان این است که اصلا این روایت یک مشکلی برای الحاق حکمی دارد. اگر یک کسی بگوید شما دارید یک چنین چیزهایی را در حکم شرط می دانید یعنی الحاق می کنید و می گوید که حکم این ها حکم شرط است لذا واجب الوفاء هستند و لذا "المومنون عند شروطهم" این ها را می گیرد. خب وقتی این الحاق حکمی درست است که خود روایت مفتی بها باشد. یعنی اصحاب این روایت را قبول کنند. در صورتی که اصحاب چنین شروطی را مغلّ می دانند و این روایت را حمل بر تقیه کرده اند و اصلا به این روایت عمل نمی کنند. لذا به تعبیر خوب حضرت امام این جا ما دو تا مشکل داریم.

اولا می توانیم شرط را حمل بر ضمنی کنیم. از باب این که ضمن عقد نکاح باشد یا این که عقد را مبنیا علی الشرط تصویر کنیم به واسطه ی مقاوله و مذاکره ای که وجود داشته است و لذا تطبیق شرط

از این باب است. این راه در بقیه ی روایات هم بود. یعنی این که حمل بر ضمنی اش کنیم. مجازی قائل شویم، یا این جا نکاح را مبنیا علی الشرط تصویر کنیم.

ثانیا که اشکال مهم تری است این است که اصلا آقایان به این روایت عمل نمی کنند و به صحت چنین شروطی قائل نیستند حالا چه ضمنی باشد و چه مبنیا علی الشرط باشد. لذا این نوع روایات را حمل بر تقیه کرده اند و یا این که حمل بر استحباب کرده اند. استحبابش هم از باب این است که مبنی بر شرط باشد. یعنی شرطی که در عقد نمی آید که عقد را دچار مشکل کند، ولی حالا اگر مردی خواست استحبابا به این مقاوله ی قبل از عقد نکاح عمل کند اشکالی ندارد. لذا الحاق حکمی، مشکل همش این است که روایت معمول بها نیست.

ذکر روایت ابن سنان:

اما روایت ابن سنان که آن جا هم همین طور امام علیه السلام فرمودند:

لیس ذلک بشئ إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال من اشترط شرطا سوی کتاب الله فلا یجوز ذلک له و لا علیه...

این جا هم شاهد مطلب عبارت "من اشترط شرطا" است. این جا در واقع شرط بودن این قضیه ی "إن نکحت علیک أو تسریت فهی طالق" این شرطیت مفروغ عنه است. تطبیقش مفروغ عنه است.

فقط اشکالش این است که شرط مخالف کتاب است لذا از عموم "المومنون عند شروطهم" استفاده نکرده اند چون مخالف کتاب است. ولی شرط بودن مسلم است.

پاسخ اول به روایت ابن سنان:

این جا هم باز هم همان پاسخ را تکرار می کنند. می گویند این جا خیلی به ذهن نزدیک است که شرط، ضمن عقد باشد. شرط ضمن عقدی بوده است که این آقا ملتزم شده است که "إن نکحت علیک أو تسریت فهی طالق" ظاهرش هم همین است. می شود احتمال قبلی را در روایت منصور هم داد و گفت که نکاح مبنی علی الشرط است. بالاخره یا ضمنی است و یا نکاح مبنی علی الشرط است.

پاسخ دوم:

ولی باز هم اشکال این است که اصلا آقایان به این گونه از صیغه از طلاق قائل نیستند! این نوع طلاق، در فقه امامیه باطل است. لذا گفته اند این روایت قرینه ی لفظیه بر تقیه دارد. چون امام علیه السلام به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله تمسک کرده اند. در فقه خود ما این نوع لسان نیست. وقتی فضا، فضای تقیه است و ما می خواهیم مساله را از خودمان برگردانیم، لسان، تمسک به قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله می شود. لذا ظاهرش این است که می فرماید "قال لیس ذلک بشئ"

خب این دیگر تعلیل نمی خواهد. " لیس ذلک بشیء " دیگر تمام است. اما به قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله استدلال کرده اند. لذا:

اولا این منطبق با فقه ما نیست و فتوای فقهاء امامیه این نیست.

ثانیا قرینه بر تقیه دارد. قرینه هم تمسک امام علیه السلام به قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله است. لذا نمی شود مساله ی الحاق حکمی را در روایاتی که خود این روایات معمول بها نیستند و جهت صدورشان محل اشکال است و به آن ها فتوی داده نشده است، از آن ها استفاده کرد. ضمن این که آن توجیهات وجود دارد و می شود این ها را شروط ضمن عقد دانست.

خلاصه ی فرمایش مرحوم امام در مورد روایات:

این در واقع پایان فرمایش حضرت امام در مورد روایات است. جمع بندی حضرت امام این است که ما هیچ گونه موردی نداریم که شرط را صریحا و به شکل استعمال حقیقی در امر ابتدائی به کار برده باشند. روایات را که بررسی می کنیم یا از باب مجاز است و اصلا ظاهر در ضمن است و یا ظاهر در تعلیق است. خلاصه ی فرمایش امام مثل فرمایش سید یزدی و محقق اصفهانی همین است.

البته بعد از این که فرمایش امام تمام شد، عرض می کنم که ایشان یک نکته ای را وعده داده اند که این جا روشن نیست. این را عرض خواهم کرد.

لذا ایشان می فرمایند ما موردی نداریم که فرمایش شیخ را بخواهد درست کند.

اشکالی دیگر از مرحوم امام به مرحوم شیخ:

ایشان در ادامه می فرماید اگر فرض کردیم که حرف شیخ درست است و شرط اعم از ضمنی و ابتدائی است. اگر چنین فرض کردیم، حالا این اعمیت یا از باب عرف است و یا از باب لغت است و یا حداقل از باب الحاق حکمی است. یعنی به این جور اموری که عرفاً و لغتاً به آن ها شرط نمی گویند ما آن ها را در حکم شرط دانستیم، یعنی از اشکالاتی که به روایات گرفتیم کوتاه آمدیم. خلاصه اگر چنین اعمیتی را قائل شدیم، این مساله باز هم مدعای شیخ را درست نمی کند. باز بیع یا معاطاة را مصداق شرط نمی کند. این هم فرمایش بسیار خوبی است که ما هم قبلاً با آن کار کرده ایم و خلافاً للمحقق الخوئی و بعضی دیگر از آقایان قائل شدیم. بعضی از آقایان هم انصافاً این جا سر این مساله ایستادند. امام هم این جا محکم می گویند که باز هم مدعای شیخ درست در نمی آید. چرا درست در نمی آید؟ چون شرط را اگر اعم کردیم الزام و التزام را اعم کرده ایم. بیع که الزام و التزام نیست! بیع، مبادله است. بله! اگر فرمایش صاحب حدائق درست در می آمد و ما رسماً شرط را بر بیع تطبیق می دادیم و اشکال دیروز ما به این مطلب درست نبود - ما اشکال کردیم که شرط از باب تعلیق آمده و بیع از باب مبادله آمده است. لذا در یک روایت نیامده اند. یک جا فرمود "نهی النبی عن بیعین فی بیع" و در جای دیگر فرمود "عن شرطین فی بیعین" و این نشان می داد که این جا دو حیثیت هست. حیث مبادله، بیع است و حیث تعلیق، شرط است - لذا اگر ما الزام و التزام را هم اعم کردیم بیع را نمی گیرد. لذا انصافاً یکی از نکات خوبی که ایشان دارند این است که:

بدهاءُ أنه لا یكون الالتزام و الالتزام معنی مطابقاً للمعاملات و لا التزامیاً لها...

الزام و التزام معنای مطابقی بیع نیست، معنای التزامی هم نیست. چون بیع، مبادله است یا تملیک است. و این عنوانا، غیر از عنوان الزام و التزام است.

بله! بنای عقلاء این است که در بعضی از معاملات ولو این که عنوان التزام صادق نیست، آن ها را لازم می دانند. و این ربطی ندارد و ما هم این ها را قبلا بحث کرده ایم. ما هم انصافا این فرمایش امام را قبول داریم.

بعد می فرمایند بله! اگر کسی گفت که شرط مطلق جعل و قرار است. آن موقع این جعل و قرار، بیع را می گیرد یا بگوید که شرط، جعل و قرار مستتبع از برای الزام است. این ها را قبلا در کلام سید یزدی خوانده ایم. امام می فرماید این حرف بیع را می گیرد ولی ما اصل مبنا را قبول نداریم. ما هم در این جهت حرف امام را قبول داشتیم و صدق عرفی عنوان شرط را در مطلق جعل و قرار یا جعل و قرار مستتبع اشکال کردیم.

بیان مبحث الغاء خصوصیت در حدیث شرط، در عبارات امام:

بعد آن حرف نهایی شان را می زنند که این را بررسی کرده ایم. امام به تبع بعضی از محشین مکاسب این را هم دارند.

نعم لا یبعد الغاء الخصوصیة عرفا...

ما سر الغاء خصوصیت یک مقداری مشکل داریم. امام تعبیر "لا یبعد" دارند تا ببینیم به کجا می رسد. امام می فرماید ممکن است بگوییم الغاء خصوصیت می کنیم. چطوری؟ می گوییم ظاهر "المؤمنون عند شروطهم" این است که عنوان شرط بما هو شرط در آن دخالت ندارد. یعنی مساله، مساله ی الزام نیست بلکه مساله ی مطلق جعل و قرار است. مومن باید عند جعل و قرارش باشد. و نباید خصوصیتی برای شرط - که حالا آن را الزام یا تعلیق بگیریم - قائل بشویم. از این خصوصیت شرط دست برداریم. از کل الزامش دست برداریم. از خصوصیت ضمنیتش دست برداریم. چون قبلا عرض کردم که این الغاء خصوصیت دو پله دارد. برای مثل امام که گفتند ما قبول نداریم شرط مطلق الزام و التزام است بلکه فقط الزام و التزام ضمنی است، خب چنین کسی باید اول از ضمنیتش دست بردارد و برود سراغ الزام و التزام غیر ضمنی و بعد هم از الزام و التزامش هم دست بردارد که بیع را بگیرد. ایشان هم همچین سیری دارند. اگر ما عرفا الغاء خصوصیت کردیم از شروط ضمنیه، إلی الابتدائیة، و گفتیم که فرقی بین ضمنی و ابتدائی نیست، بل إلی مطلق القرار و الجعل بمناسبة الحكم و الموضوع، به این که ما قائل شدیم که مناسبت حکم و موضوعی وجود دارد. وقتی امام معصوم علیه السلام می فرماید "المؤمنون عند شروطهم" یا "المسلمون عند شروطهم" یعنی آن چه که مومن ملزم به رعایت آن است جعل و قرارش است. بدون آن که عنوان شرط در این الزام مومن به رعایت جعل و قرارش، دخالتی داشته باشد. لذا ایشان می خواهد بفرماید:

فالضمنیة و الابتدائیة و الشرط و سائر عهودة علی السواء فی ذلک...

هیچ فرقی وجود ندارد. هر جعل و قراری که مومن داشت باید آن را رعایت کند.

توقف الغاء خصوصیت بر تعیین موضوع و حکم:

ایشان اول تعبیر می کنند "نعم لا یبعد". یعنی بعید نیست که کسی قائل به الغاء خصوصیت از باب مناسب حکم و موضوع بشود و بعد وارد این بحث شود. منتهی - خوب توجه کنید - ایشان می فرماید اول ببینیم که حکم و موضوع ما این جا چه هستند که می شود این جا از آن ها الغاء خصوصیت کرد؟ باز هم یکی از آن بحث های خوبی که ایشان این جا دارند این است که شما در "المومنون عند شروطهم" موضوعتان شرط است. آیا حکم در این روایت، لزوم است یا وجوب تکلیفی است یا هر دو؟ این را روشن کنید تا بعد به شما بگوییم که الغاء خصوصیت راه دارد یا ندارد. ایشان در مقام تحلیل این روایت، می گویند اول باید حکم را مشخص کرد تا بعد بگوییم که اگر وجوب تکلیفی دارد مناسبت دارد با مطلق جعل و قرار و اگر لزوم به عنوان حکم وضعی است مناسبت دارد با شرط یا با مطلق جعل و قرار و یا اگر فرض کنیم که در روایت، هر دو حکم هست، یعنی هم وجوب تکلیفی وجود دارد و هم لزوم به عنوان حکم وضعی وجود دارد، ایشان می فرماید اول اجازه بدهید که ما این مساله را درست کنیم تا ببینیم با کدام می شود کار کرد؟ آیا با حکم تکلیفی می شود یک چنین مناسبتی قائل شد و برای مطلق جعل و قرار، وجوب درست کرد؟ یا با حکم وضعی یا با هر دو؟ یا این که ممکن است تا حد صحت شرط را با هر دو بشود درست کرد نه لزوم شرط را؟ این دیگر اصل درگیری ماست. چون اگر خاطرتان باشد ما کل حدیث شرط را برای صحت معاطاة بحث می کنیم نه برای لزوم معاطاة. صحت و نفوذ شرط یک مساله است و لزومش یک

مساله ی دیگر است. ما الان درگیری مان سر صحت است و لذا سراغ مساله ی ملازمه ی دلالات رفتیم و گفتیم مدلول آن مطابقت لزوم است و از لزوم باید صحت را درآورد.

ایشان می فرماید اگر کسی خواست وارد بحث مناسبت حکم و موضوع شود، اول باید حکم را روشن کند و بعد مناسبت را تصویر کند تا ببینیم خروجی این حکم و این مناسبت لزوم است یا صحت؟ پس اول باید حکم را تعیین تکلیف کنیم و بعد مناسبت و بعد هم آن خروجی را بحث کنیم.

توضیحی مقدماتی در باب تحلیل شرط:

ایشان در ارتباط با مساله ی حکم یک بیانی دارند که مقدمه اش را عرض می کنم. ایشان می فرماید که ظاهر روایت این است که شرط را امر محسوس تلقی کرده است. چرا؟ چون دارد می فرماید "المومنون عند شروطهم" کأن شرط یک چیزی است مثل یک ستون و مومن باید نزد این ستون باشد. اگر مفاد ظاهر این روایت این است که شرط یک امر محسوس و یک امر ملموسی تلقی شده و از مومن یا مسلم خواسته شده که عند شرطه باشد نه این که بخواهیم بگوییم که شرط یک امر اعتباری است و واقعیتی ندارد، اگر این روایت چنین تلقی ای از شرط داشته باشد سازگار با وضع است یا سازگار با تکلیف است؟ یا عیبی ندارد که یک جهت روایت این باشد که شرط را محسوس تلقی کرده باشد و از مومن خواسته که نزد شرطش باشد و این ظهور در لزوم پیدا کند. و لزوم هم از همین بابت است. یعنی از این امر جدا نشو! یک چیزی وجود دارد که محسوس است، شما از این امر

جدا نشوید! از این جهت تقریباً لزوم ساز است. ولی یک جهت دیگری این جا هست که از آن جهت می تواند حکم تکلیفی هم به شما تحویل بدهد.

حالا فرمایش ایشان را ملاحظه کنید. این همان جایی است که عرض کردم که محقق خوئی متأسفانه عباراتشان مختلف است. اگر این تلاش امام درست شود روایت خیلی به درد ما می خورد. هم در صحت معاطاة هم در لزوم معاطاة و بیع؛ و با آن الغاء خصوصیت اگر تلاش امام درست شود، خیلی این روایت کارا خواهد شد و خیلی جاها دستان را می گیرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.